

باید بدانیم که  
آرمان‌ها برنامه  
و طرح نیستند  
که با واقعیت  
یافتن یا نیافتن،  
داوری و قضاوت  
شوند. آرمان‌ها  
همچون حقایقی  
جنینی اند که برای  
تملک آینده پدید  
می‌آیند. آن‌ها از  
نیروهای ژرف  
در حال ظهور  
خبر می‌دهند  
و آرمان‌گرایان  
سربازانی در  
خدمت جاری  
شدن این نیرو  
هستند.

پیگیری این آرمان‌ها، واقعاً و شدیداً مخالف بودند، امکان ماندگاری آرمان‌ها وجود داشت؟ بی‌تردید خیر. لنین گفته است: «مردم نخواستند، دولت‌ها نتوانستند.» آری؛ مخالفت‌ها اساسی و ریشه‌ای نبود.

آیت‌الله خامنه‌ای گفتند: «تشکیل نظام جمهوری اسلامی، پاسخی بود به نیاز بلندمدت تاریخی ملت ایران. ملت ایران از دل آرزوهای تاریخی خودشان، جمهوری اسلامی را علم کردند و سر پا کردند. بدیهی است وقتی که یک نظامی، اینجور در آرزوهای دیرین مردم ریشه دارد، این نظام ماندنی است؛ این نظام قابلیت بقا دارد، قابلیت رشد دارد، ریشه می‌دواند و دشمنی با این نظام آسان نیست؛ و این اتفاق افتاد.» (۲۴ آذر ۱۳۸۷)

پرسش این است: آیا آنان که مخالفت می‌کردند، به راستی مخالف بودند؟ جادارد کمی تردید بورزیم. همه می‌دانند که ایرانیان با ارادهٔ جسورانه تعریف می‌شوند و با تمایلات بلندپروازانه هویت می‌یابند. پس چرا از سوی آنان، مخالفت با آرمان‌های بلندپروازانه صورت می‌گرفت؟ زیرا آرمان‌گرایان، عمدتاً روستایی و مخالفان، عمدتاً شهری بودند. شهری‌ها در هر جای جهان که باشد، تقریباً هیچ چیز روستاییان را پذیرفتنی و متکامل نمی‌دانند و مایل‌اند همهٔ محتواهای زندگی روستایی و از جمله سبک بیان آن‌ها را «دُم‌ده» تلقی کنند. در تجربهٔ انقلاب اسلامی، شهری‌ها دوست داشتند این آرمان‌ها رنگ ایرانی تری پیدا کنند، سکولارتر شوند و نیز از زبان روشنفکران و به شیوهٔ گفتاری خاص آنان بیان شوند.

مخالفت طبقهٔ متوسط ایرانی با آرمان‌گرایی مردم محروم، مخالفتی بود که خصلت زنانه داشت، ظاهراً مخالفت، باطناً تردید در مخالفت؛ همراه با نشانگان‌های از نازکردن و کرشمگی. وقتی کسی که قبولش نداری، سخنی می‌گوید که قبولش داری، چه وضعیتی پیش می‌آید؟ مواقعی هست که انسان چیزی را که می‌گوید نمی‌خواهد و برعکس، نظر به چیزی دارد که نمی‌گوید. ایرانیان همان‌طور که آخرین سفیر آمریکا در ایران، ویلیام سولیوان، در کتاب خود به نام «مأموریت در ایران» گفته بود، چرخش‌های عجیبی دارند و معمولاً نمی‌دانند که نشان می‌دهند. اصولاً این‌طور است که مردم اهل مطلق، خواسته‌های جسورانه دارند و ممکن است خواستشان را نخواهند.

مردم مطلق اندیش نزدیک به وضع ناکامی و تراژدی زندگی می‌کنند و بلکه تراژدی با هویتشان ممزوج است. تراژدی شکست در اقدام قهرمانی است و اندوه برخاسته از هزینه‌های عمل پرومته‌ای؛ بنابراین ترس و نگرانی از نتایج اقدام جسورانه در نهاد آنان وارد می‌شود و با پی‌جویی اهداف، بزرگ می‌شود؛ ولو خودشان مخالفت درونی شدید با آن نداشته باشند. این امام خمینی بود که همراه با خود نسلی را آورد که از شکست نمی‌هراسیدند و پیروزی خود را تضمین شده از بالای دانستند. هر چه این نسل پیروزتر، شدت مخالفت‌ها با آرمان‌گرایی و ویژهٔ این نسل کمتر، تا مرحله‌ای که به موافقت و هم‌سازی کشیده شود.

ژیل دلوز می‌گفت: «فلسفه، تفکر در بزنگاه نیست، تفکر در بارهٔ بزنگاه است.» برای اندیشیدن پیرامون انقلاب باید بتوان به طور ذهنی یا عینی، اندکی از انقلاب فاصله گرفت و به برج عاج عزیمت کرد؛ حتی اگر ضروری نباشد، دست‌کم مفید است اگر